



تحلیل

یک سال مبارزه چریکی
در شهر و کوه

نوشته‌ای از چریک فدایی خلق
رفیق حمید اشرف



کانون چریک‌های فدایی خلق ایران

مقدمه:

بیش از یکسال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می‌گذرد. برای کسانی که در مبارزه شرکت دارند و برای دیگران هنوز بسیاری از مسائل مربوط به این دوره روشن نشده است. در این جزوه کوشش می‌شود که مسائل مربوط به یکسال مبارزه روشن گردد و تحلیلی از تجارب جنبش صورت گیرد.

در شرایطی که گروه‌های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هرگونه حرکت سازنده بازداشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می‌گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده‌ها و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده‌ای به وجود آورده بود، "گروه جنگل" فعالیت خود را آغاز کرد. ما عملاً به این نتیجه رسیده بودیم که در اوایل کار ایجاد هر نوع سازمان وسیع و گسترده به منظور بسیج توده‌ها به علت کنترل شدید پلیس مقدور نمی‌باشد. لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخوردهای مسلحانه، ضربه زدن به دشمن به منظور درهم شکستن آتمسفر خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی "مبارزه مسلحانه" خلق میهنان بود.

گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه ضربه شدیدی خورد و رهبران اصلی‌اش دستگیر شدند. عده‌ای از کادرها، فرصت‌طلبانه از جنبش کناره‌گیری کردند، و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش ضدامپریالیستی - ضدصهیونیستی فلسطین بپیوندند. هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارب نظامی به میهن باز گردند.)

تنها سه نفر نامبرده که فعالیت‌شان برای پلیس افشاء نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست‌خورده سازمان دهند. بر اساس فعالیت‌های مقدماتی این سه تن، ۲۲ نفر از معتقدان راه قهرآمیز در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی نمودند.

کادرها در این زمان دارای زندگی علنی بوده و همواره به طور بالقوه در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال، این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پائیز سال ۴۷ با ۸ کادر، سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت.

فعالیت‌های تدارکاتی از قبیل "خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی، تهیه نقشه مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه‌های شناسائی سیستماتیک نواحی کوهستانی، ایجاد بایگانی اطلاعاتی" تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور به ایران بازگشت. این رفیق (علی‌اکبر صفائی فراهانی) بود. او پس از خروج از ایران مدت‌ها در زندانهای کشورهای عربی به سر برده بود و سپس به جبهه الفتح پیوست و به خاطر فداکاری و شایستگی‌اش به فرماندهی جبهه شمالی "الفتح" رسیده بود، و در سازمان "الفتح" به "ابو عباس" شهرت داشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران

بازگشته بود. هدف او جمع‌آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود. هنگامی که به ایران رسید علیرغم تصوراتش با گروه آماده‌ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که برای اجرای برنامه‌اش به آنها نیازمند بود در اختیار داشت.

پس از مواجه شدن با شرایط امیدوارکننده گروه، او به فلسطین بازگشت تا به یاری امکانات نهضت فلسطین مقداری ملزومات جنگی فراهم آورد،... و برای تجهیز گروه به ایران بیاورد. در بهار سال ۴۹ این کار صورت گرفت و رفیق صفائی به اتفاق یکی دیگر از "وفاداران خارج شده" به ایران بازگشتند. بازگشت آنها امید دوباره‌ای برای گروه ما بود، و بالاخص ملزومات آنها به خوبی می‌توانست گروه را مسلح کند. از این به بعد کارهای ابتدائی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه حل مسائل مالی یکی از شعبات بانک ملی ایران (شعبه وزرا) مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰ هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت.

به توسط رفقائی که در شمال داشتیم یک سیستم آذوقه رسانی و ارتباطی را سازمان دادیم. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود. (نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و ...)

فصل اول

از دره "مکار" تا سیاهکل

در تاریخ ۱۵ شهریور ۴۹ (دسته ۶ نفری پیشگامان کوهستان) از دره "مکار" در نزدیکی چالوس حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. قرارهای ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که اکیب هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه های آن مناطق رفقای بومی سکنی داشتند با شهر تماس برقرار کند.

برنامه دسته کوه به طور خلاصه چنین بود:

اجرای حرکت در امتداد نواحی مرتفع جنگلی گیلان و مازندران از غرب به شرق و شناسایی منطقه از نظر جغرافیائی و نظامی. قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسایی ابتدائی که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد، عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات می بایست به صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می شد، و افراد موظف بودند بدون درنگ منطقه را ترک گویند تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون باشند، زیرا این واضح بود که بلافاصله پس از اولین عمل چریکی، روستائیان که هنوز درک روشنی از دسته چریکی ندارند واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم در عملیات نظامی است که می تواند به تدریج روستائیان یک منطقه را تحت تأثیر قرار دهد، و آنها را به حمایت معنوی و سپس به حمایت مادی و ادار سازد.

ما با آگاهی به این دو موضوع، یعنی عکس العمل نظامی دستگاه و عدم امکان حمایت مادی سریع روستائیان معین کرده بودیم که گروه بلافاصله پس از ضربه از منطقه عملیات خارج شود، و مدتی بعد در منطقه ای دورتر در جایی که دشمن انتظار ندارد ضربه بعدی را وارد سازد، و کلاً هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر آتمسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد. به طور خلاصه اولین هدف استراتژیک، تغییر آتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروه های سیاسی و پایان دادن به جدال چندین ساله بر سر این موضوع بود.

این کار می بایست توسط گروه زبده با تحرک عالی صورت می گرفت که ضربات کوچک ولی پُرسروصدا وارد می ساخت و مطلقاً از درگیری با نیروهای دشمن اجتناب می کرد.

کلاً تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان در عمل، با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این کار آماده می شوند. مسائل مهمی از قبیل: آشنائی و خو گرفتن با زندگی دشوار در جنگل و کوه، آشنائی با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و ... به تدریج حل می شد.

اینها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان بودند که به خوبی حل می شدند. ولی گروه جنگل با مسائل دیگری نیز روبرو بود. لازم تشخیص داده می شد که همزمان با عملیات کوهستان، در شهرستانهای شمالی و مرکز عملیات تبلیغ مسلحانه آغاز شود. حتی گفتگو از تقدم آغاز عملیات در شهر می رفت. ولی گروه جنگل با امکانات و انرژی محدودی که در

اختیار داشت نمی‌توانست در هر دو زمینه مسائل را به طور یکسان حل نماید بالاخص این که کادرهای شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه‌ای از یکی دو تن تجاوز نمی‌کردند. دیگر اینکه برنامه‌هایی مطرح بود که انرژی بیشتری را طلب می‌کردند. در این زمان لزوم ارتباط گیری با گروه‌های واقعاً انقلابی الزامی بود. بنابراین به تماس ابتدائی‌مان با گروه (رفیق احمدزاده) شکل منظم دادیم. ارتباط دو گروه بنا به ملاحظات امنیتی و ضداطلاعاتی بسیار محتاطانه صورت می‌گرفت و بیشتر بر سر مسائل تئوریک انقلاب ایران بحث می‌شد.

گروه رفیق احمدزاده متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل پیشنهاد سازماندهی جنگ چریکی شهری را می‌داد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا متکی به مبارزه دور گرفته در شهر آغاز گردد و در این مرحله مبارزه به طور عمده از شهر به روستا منتقل گردد.

ولی گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه همزمان در شهر و روستا را می‌داد. دلیل ما خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز کار بود. ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید شروع شود. البته به تقدم عملیات در شهر معتقد بودیم ولی این تقدم از نظر ما فقط جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأثیرپذیری بیشتر از عمل کوه بود. در حالی که این تقدم زمانی از نظرگاه رفقای گروه احمدزاده، جنبه استراتژیک داشت. به هر حال تماس دو گروه در سراسر پائیز ۴۹ بیشتر به بحثهای تئوریک گذشت. دسته کوهستان همچنان به سمت غرب پیش می‌رفت ولی در شهر هنوز دو گروه فوق به توافق تئوریک نرسیده بودند.

گروه احمدزاده سازماندهی کار کوه را عملی نمی‌دانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری می‌توان کار کوه را سازمان داد و به راستی امکانات آنها هم اجازه اقدام منظمی را در این زمینه نمی‌داد و ذخائر تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند، و از طرفی از امکانات ما و مهمتر از همه از حرکت عملی ما در این زمینه بی‌اطلاع گذاشته شده بودند. ما می‌خواستیم پس از توافق تئوریک امکانات را مطرح کنیم، ولی ملاحظه‌کاریهای اطلاعاتی موجب طولانی شدن بحثها و عدم وصول به نتیجه قاطع و نهائی شده بود.

فرماندهی دسته کوهستان (رفیق صفائی) که اینک آماده اجرای طرحهای پیش‌بینی شده بود پیشنهاد شروع عملیات را می‌داد. بالاخص او بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمدزاده حساب می‌کرد، و به علاوه این گروه امکان ایجاد کارهایی را در شهرهای مازنداران دارا بود که می‌توانست قسمت مهمی از مسائل دسته کوهستان را حل نماید. لذا مرتباً فشار می‌آورد که زودتر با این گروه به توافق عملی برسیم. بالاخره در اوایل زمستان ۴۹ این مهم حاصل شد و توانستیم بر سر این موضوع که: (کار در کوه را هم اکنون باید سازمان داد) به توافق برسیم. ولی گروه احمدزاده شروع عملیات در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر می‌کردند، و معتقد بودند که: (دسته کوهستان باید منتظر سازماندهی کادرهای شهری و آمادگی آنها برای عمل بماند). ولی ما به همزمانی معتقد بودیم زیرا دسته کوهستان آماده اجرای طرح پیش‌بینی شده بود و اگر عمل را طبق نقشه قبلی شروع نمی‌کرد با دشواریهایی روبرو می‌شد.

این دشواریها عمدتاً عبارتند بودند از:

۱. امکان بروز خطر ناشی از طولانی شدن مدت شناسائی و احتمال برخورد نادلخواه با قوای ژاندارمری.
۲. پائین آمدن روحیه کادرهای کوه ناشی از انتظار نامحدود.

بنابراین دلایل فرماندهی کوه صلاح را در آغاز نبرد می‌دید. بالاخص اینکه بر اثر طولانی شدن مباحثات در شهر نسبت به ثمربخشی عملی و سریع این مباحثات بی‌اعتماد شده بود. به هر حال کادرهای شهری جنگل از فرماندهی کوه یک مهلت ۲ (دو) ماهه خواستند تا به سازماندهی افراد و آماده ساختن آنها برای پیوستن به دسته کوهستان بپردازند. ولی با توجه به وضع غیرحرفه‌ای کادرهای گروه احمدزاده و پخش بودن آنها در شهرستانها و اینکه هنوز تمامی افراد گروه احمدزاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند و هنوز در داخل گروه مباحثات ادامه داشت کارها طبق برنامه پیش نرفت، به طوری که مهلت دوماهه به پایان رسید در حالی که هنوز اقدامات ما به نتایج عملی نرسیده بود گرچه انتظار می‌رفت که به زودی نتیجه دهد. به هر حال دسته کوهستان به اجرای برنامه‌های اضافی منطقه‌شناسی در نواحی شرقی مازنداران پرداخت که خارج از برنامه پیش‌بینی شده بود. و در اوایل بهمن این کار نیز به پایان رسیده بود و دیگر ادامه حرکت به شکل قبل برای دسته کوهستان امکان نداشت، یا باید به شهر باز می‌گشتند و یا اینکه باید برنامه عملیاتی را آغاز می‌نمودند. (لازم به تذکر است که تا این تاریخ دسته کوهستان به امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چندشبانه‌روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.) دسته کوهستان در دو برنامه (دوماهه) و (یک‌ماه و نیمه) از دره چالوس تا منطقه خلخال شرق مازندران، و از دره چالوس تا منطقه رامیانی واقع در شرق مازندران را شناسائی کرده و اینک آماده عمل بودند. روحیه عالی داشتند و به صورت مردان جنگل محکم و مقاوم و با تجربه شده بودند.

به هر حال فرماندهی کوه اعلام داشت که در نیمه دوم بهمن عملیات را علیرغم آمادگی عناصر شهری آغاز خواهد کرد. در داخل گروه ما هنوز طرحهای عملیاتی شهری به طور کامل تنظیم نشده بود ولی برای اجرای ضربه‌های تبلیغاتی طرحهای آماده‌ای داشتیم. در نیمه اول دی‌ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسروظیفه بود و به همین دلیل وظایف گروهی‌اش به دیگران داده شده بود به علی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید. این رفیق (غفور حسن‌پور) بود و اطلاعات وسیعی نسبت به افراد گروه کوچک ما داشت. پس از ۲۰ روز شکنجه که بالاخره منجر به شهادت او در زیر شکنجه شد (۱) اعترافاتی کرد، این اعترافات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آنها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (کاملاً تصور می‌شد که چون رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیتهای گروه دستگیر نشده لذا موردی ندارد که مسائل مربوط به گروه را مطرح سازد که این اشتباهی بزرگ بود و لازم بود رفقای که به هر نحو در معرض خطر قرار داشتند سریعاً مخفی می‌شدند) بدین ترتیب در شهر غافلگیر شده و دستگیر شدند.

به هر حال انتظار بیش از حد، و عدم یک سازمان محکم زیرزمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک‌شده سراسری

سازمان امنیت به گروه ما شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و پنج نفر در تهران دستگیر شدند و در روزهای بعد دو تن دیگر در تهران بازداشت گردیدند. به طوری که از کل کادرهای شهری گروه جنگل فقط پنج نفر باقی ماندند و شبکه شهری ما از هم پاشید. در این زمان دسته کوهستان که با یک عنصر شایسته از گروه احمدزاده به نام رفیق (فرهودی) تقویت شده بود و تعدادشان به نه نفر رسیده بود از منطقه شرقی مازندران از طریق جاده اتوموبیل رو به منطقه سیاهکل منتقل شده بودند و در ارتفاعات جنوبی سیاهکل (کوهستانهای دیلم) مستقر شده و آماده عملیات بودند.

در تاریخ ۱۶ بهمن در جنگلهای جنوبی سیاهکل با رفقای دسته کوهستان تماس گرفتیم و ضربه‌های وارده را به اطلاع آنها رساندیم. نه ما و نه آنها هنوز از دستگیری رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود (رفیق نیری) (۲) و محل انبارک آذوقه را در آن منطقه می‌دانست مطلع نبودیم. البته این رفیق اطلاع نداشت که دسته کوهستان در آن موقع در سیاهکل موضع گرفته است. لذا مطرح ساختیم که او به زودی دستگیر خواهد شد. بنابراین رفقای کوه تصمیم گرفتند که یکی از افراد خود را نزد او بفرستند و او را فراری دهند.

در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری انتخاب شده بود، رفیق (هادی بنده‌خدا) از کوه پائین آمد تا در دهکده (شاغوزلات) معلم جوان دهکده (رفیق نیری) را ببیند و از خطری که او را تهدید می‌کند مطلع‌اش ساخته و او را فراری دهد غافل از آنکه ضربه از شهر به آنجا هم سرایت کرده است و ژاندارمری خانه (نیری) را در محاصره دارند. به هر حال رفیق (هادی بنده‌خدا) در دهکده شاغوزلات پس از یک درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می‌شود، رفقائی که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع می‌شوند و قرار می‌شود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهائی رفیق زندانی را فراهم آورند.

در شامگاه ۱۹ بهمن آنها از مواضع خود خارج شدند و پس از تصاحب یک اتوبوس کوچک در جاده سیاهکل - لونک به سیاهکل حمله کردند، هدف اصلی پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی سلاح‌های پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ M1 و برنو و مسلسل بود تصاحب گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب‌نشینی کردند (ضمناً رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت برده شده بود).

از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ فاصله ای بود که دسته کوهستان مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ نفر افسر و درجه دار و سرباز دشمن را از پای درآوردند.

برای همه این سؤال پیش آمده که چرا دسته کوهستان به این سرعت متلاشی گردید؟

هرکس به نوعی این شکست را توجیه و تحلیل کرده است، ولی بسیاری مسائل برای کسانی که این شکست را مورد بحث قرار داده‌اند روشن نبوده است. در اینجا کوشش می‌شود که علل اصلی و فرعی شکست بررسی شود. ولی قبلاً لازم می‌دانم که مسائلی را عنوان سازم.

گروه با توجه به این موضوع که ممکن است در هر لحظه از عمل نابود شود کار خود را آغاز کرد، ما بیشترین کوشش را برای مخفی ماندن فعالیت هایمان کرده بودیم. به راستی در این کار موفق شدیم. رفقای ما ۵ ماه در کوهستانها و جنگلها بدون گذاردن کوچکترین ردپایی به شناسائی پرداختند و کادرهای شهری و ارتباطی ما نیازمندیهای تدارکاتی آنها را تأمین می نمودند ولی عمر فعالیت های قبل از عمل باید محدود باشد. ما خود این را نیک می دانستیم و قبلاً یکبار تجربه کرده بودیم. (در اینجا تضادی مطرح است. تضاد بین مدت زمان تدارک و کیفیت تدارک). یک گروه باید از طرفی برای شروع به عمل دست به تدارکاتی بزند که بدون آنها نمی تواند عمل کند و طبعاً هر قدر این تدارکات بهتر صورت گیرد موفقیت عمل بیشتر است، و از طرفی باید این کار را در مدت زمان محدودی انجام دهد. زیرا زمان تدارک برای گروه های ابتدائی بی تجربه خود یک عامل منفی می باشد. چرا که زمان به دستگاه های پلیسی امکان ردیابی و وارد ساختن ضربه به گروه یا تیم بی تجربه را می دهد. ما این تضاد را درک می کردیم ولی هیچ معادله ای در دست نداشتیم که بر طبق آن زمان شروع عمل را تعیین کنیم.

لذا تمایل به شروع عمل با امکانات بیشتر ما را از دست زدن به عمل در رأس موقعی که از قبل پیش بینی کرده بودیم بازداشت و همین باعث شد که زمان به سود دشمن و به زیان ما کار کند و ما در شهر ضربه بخوریم پیش از آنکه دست به عمل زده باشیم.

باید خاطر نشان سازیم که: عامل زمان فقط قبل از شروع عمل برای گروه یا تیم یک عامل منفی محسوب می شود. زیرا که گروه یا تیم هیچ تجربه عینی از برخورد با دشمن ندارد ولی مسلماً پس از دست زدن به عمل و جذب تجارب حاصل از عمل و استحاله چریکی گروه عامل زمان دیگر نقش منفی نخواهد داشت بلکه از آنجا که آینده از آن انقلابیون است زمان به عاملی مثبت بدل می گردد.

به نظر من عواملی که دست به دست هم دادند و موجبات نابودی کامل دسته کوه را فراهم ساختند عمدتاً خطاهای تاکتیکی بودند ولی از لحاظ سیاسی - نظامی، فرماندهی دسته کوهستان مرتکب یک اشتباه بزرگ استراتژیک گردید، که ذیلاً بدین موارد می پردازیم. علل تاکتیکی شکست دسته کوه عبارت بودند از:

۱. تأخیر در شروع عملیات.
۲. عدم یک سازمان زیرزمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر.
۳. عدم یک سیستم ضداطلاعاتی دقیق و حساب شده.
۴. عدم هماهنگی گروه های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل.
۵. عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث.

به طوری که چهار نفرشان توسط روستائیان ناآگاه دستگیر شدند و این رفقا به خاطر طرز تفکر ذهنی خود و به خاطر این که مبادا یک روستائی آسیب ببیند با آنها رفتار خشن نظامی نکردند، آنها فکر می کردند که به هیچوجه به هیچ روستائی در هیچ شرایطی نباید آسیبی برسد. لذا وقتی دهقانان درصدد دستگیری آنان برآمدند مسلحانه اقدام نکردند، آنها از این اصل که خود بدان

آگاهی داشتند غافل شدند که: (در مرحله ابتدائی جنگ چریکی نیات سیاسی دسته کوچک چریکی بر روستائیان روشن نبوده و آنها بر طبق روابط جاری عمل می‌کنند). وقتی نشان دادن قاطعیت چریکی و قدرت است که ضامن حفظ و بقای چریک است نه ملایمت و ملاطفت او. در اوایل ملایمت به حساب ضعف گذاشته می‌شود، چریک باید قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خودش را اثبات کند. آنگاه با استفاده از این قدرت برنامه هائی به سود دهقانان و به زیان دشمنان آنها انجام دهند. تنها به این صورت است که دهقانان به قدرت و نیت چریک پی می‌برند و از او حمایت می‌کنند.

اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود زیرا دسته کوهستان می‌بایست متکی به خود باشد و بدون تکیه بر شهر با تدارکاتی که از قبل شده بود به حرکت و مبارزه خود ادامه دهد. این علت اساسی "تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه" بود. افراد دسته کوهستان در هفته‌های آخر برنامه شناسائی خود در مباحثات خود به این نتیجه رسیده بودند که:

"عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد" بدین ترتیب "تئوری تأثیرات منطقه‌ای عملیات" جای "تئوری تأثیرات سراسری عملیات" را می‌گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه پس از اولین ضربه، دیگر نمی‌بایست به سرعت منطقه را ترک می‌کردند، بلکه می‌بایست در منطقه می‌ماندند و به شناسائی دقیق تاکتیکی می‌پرداختند، تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشاند. انعکاس عمل این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی "حرکت مداوم" در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت ۳۰ روز از منطقه شناسائی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرق ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه بدون گذاشتن رد پا از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر مجدداً به منطقه سیاهکل - دیلمان بازگشته با اتکاء به شناسائی تاکتیکی ۲۰ روزه یک سری عملیات به منظور تأثیربخشی در منطقه لاهیجان انجام دهند. البته آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر شرایط مناسبی را ارائه می‌کرد.

از طرفی فرماندهی دسته کوهستان هیچگاه پیش‌بینی نمی‌کرد که دشمن چنین نیروی عظیمی را برای نابودی دسته کوچک ۸ نفری کوه گسیل دارد. فرماندهی دسته کوه در نهایت انتظار داشت که نیروهای گروهان ژاندارمری لاهیجان در مرحله اول به میدان فرستاده شوند، و هرگز تصور نمی‌کرد که هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از ده‌ها هلی‌کوپتر به جستجو پردازند. در حالیکه عملاً چنین شد و سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده و عملیات را رهبری می‌کرد. غلامرضا برادر شاه هم برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل اعزام شده بود. افراد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مراصلاتی منطقه را شدیداً کنترل می‌کردند و منطقه را به محاصره درآورده بودند و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل به سمت منطقه به حرکت درآمده بود.

بدین ترتیب بود که دسته کوهستان پس از حمله به پایگاه سیاهکل به ارتفاعات جنوبی عقب‌نشینی کرد و طبق برنامه شروع به شناسائی و گشت‌زنی کرد. طبعاً آذوقه ۲۰ روزه را باید از انبارک آذوقه واقع در قلعه (کاکوه) که با کمک نیروی معلم روستائی دستگیر شده ایجاد شده بود تأمین می‌کردند. به طوری که اکنون می‌دانیم نیروی دستگیر شده بود و تحت شکنجه محل انبار را به دشمن گفته بود و دشمن عمده نیروی خود را در حوالی "کاکوه" بسیج کرده و با استفاده از همه نوع تجهیزات بالاخص هلی‌کوپتر چهار نفر از رفقای کوه را که به منظور برداشت آذوقه به محل آمده بودند، به محاصره درآورده، موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود، به علت زمستان درختان جنگلی، برگ نداشتند و از نظر نظامی این یک عامل منفی برای چریک کوه محسوب می‌شد و امکان استفاده از هلی‌کوپتر را به دشمن می‌داد.

فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آنگاه که مهمات‌شان به پایان رسید، دو نفرشان با دست زدن به عمل فدائی با انفجار نارنجک خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود ساختند و دو نفر دیگر رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن درآمدند یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد در ۸ اسفند در حوالی یک روستا به طور نیمه‌جان یافته شد. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری کوهستان ۷ نفر به اسارت دشمن درآمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع از افراد گروه ۲۲ نفری جنگل در کوه و شهر جمعاً ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این ۱۷ نفر ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹ توسط عوامل امپریالیسم در ایران تیرباران شدند و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند. این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۵۰ به انتقام اعدام رفقای خود رئیس اداره دادرسی ارتش رژیم را در یک محکمه انقلابی محاکمه و او را به مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همان روز در مورد او به اجرا درآوردند.

از تجارب دسته کوهستان می‌توان نتایج زیر را گرفت:

۱. گروه‌های کوچک می‌توانند مبارزه مسلحانه را تدارک و آغاز کنند.
۲. عامل زمان قبل از شروع عملیات حساب‌شده نظامی، یک عامل منفی است، لازم است در یک لحظه مناسب عمل آغاز شود.
۳. در آغاز گروه باید به خود متکی باشد و با اتکاء خودش عمل را شروع کند.
۴. سازماندهی شهری باید بر تمام قواعد فن‌پیریزی شود و حتماً کادرهای اساسی باید حرفه‌ای و مخفی باشند "هرچه کادر حرفه‌ای بیشتر، بهتر".
۵. عناصری که شناسائی و اطلاعات‌شان زیاد است نقاط خطر محسوب می‌شوند و حتماً باید از دسترس پلیس خارج شوند.
۶. باید از هر وسیله‌ای برای وصول به هدف سود جست و از رمانتیسیم انقلابی پرهیز کرد.
۷. در عملیات چریکی کوه باید روی عکس‌العمل نظامی تمرکز یافته دشمن حساب کرد و با رعایت اصل (تحرك مطلق) اقدامات دشمن را بی‌ثمر گذاشت.
۸. سه اصل طلائی چریکی، تحرك مطلق - عدم اطمینان مطلق - هوشیاری مطلق، را باید همیشه و همه جا رعایت کرد.

توضیحات:

۱. مادر رفیق شهید غفور حسن‌پور هنگامی که خبر تیرباران فرزندش را به او رساندند چنین گفت:

"انقلاب ایران همچون درخت تناوری است که ریشه‌های قطورش در دل خاک وطن جای دارد. پسر من و نظایر پسر من تنها شاخه‌های این درخت هستند و دشمن تنها می‌تواند شاخه‌های این درخت را بزند ولی ریشه همچنان پابرجاست و با زدن هر شاخه، شاخه‌های بسیار خواهند روئید. پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم، امید من به شاخه‌های جدید است."

۲. او در زیر شکنجه شدید محل انبار واقع در قلعه کاکوه سیاهکل را گفت و بعدها در دادگاه به حبس محکوم شد.